

دیوان

شاطر عباس صبحی

به کوشش و مقدمه

دکتر سید احمد حسینی نازرونی



انتشارات ارغوان

۱۳۹۵

سرشناسه	شاطر عباس صبوحي، ۱۲۷۵ - ۱۳۱۵ ق.
عنوان و نام پديدآور	ديوان شاطر عباس صبوحي.
مشخصات نشر	تهران، ارمغان، ۱۳۹۵.
مشخصات ظاهري	۱۸۴ ص.
شابک	۹۷۸ - ۹۶۴ - ۸۹۷۴ - ۴۵ - ۴
وضعیت فهرست‌نویسی	فیبای مختصر
فهرست‌نویسی	فهرست‌نویسی کامل این اثر در نشانی: http:// opac.nlai.ir
شماره ثبت کتابخانه ملی	۳۸۷۱۰۷۲



انتشارات ارمغان

www.armaghan-pub.com

نام کتاب : دیوان اشعار شاه عباس صبوحي
گردآورنده : دکتر سيد احمد حسين کازروني
ناشر : انتشارات ارمغان
نوبت چاپ : اول - ۱۳۹۵
شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه
چاپ و صحافی: رایان

v.behnam_eng@yahoo.com

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۸۹۷۴ - ۴۵ - ۴ *** ISBN:978-964-8974-45-4

دفتر مرکزی : تهران - خ انقلاب - خ فخررازی - کوچه مهر - شماره ۱

همراه: ۰۹۳۵ - ۴۰۶۶۶۶۶۶ تلفکس: ۶۶۹۶۹۵۷۹

فروشگاه : تهران - خ ۱۲ فروردین - چهارراه وحید نظری - شماره ۲۷۲

همراه : ۰۹۱۲ - ۲۵۳۳۳۳۳۳ تلفکس: ۶۶۴۹۲۷۵۴ تلفن: ۶۶۴۸۰۲۱۶

قیمت: ۲۰۰۰۰ تومان

شاطر عباس صبحی (۱۳۱۵ - ۱۲۷۵ هـ. ق.)

شرح حال و زندگی و ویژگی‌های شعر وی

شاطر عباس فرزند کربلایی محمد علی در سال ۱۲۷۵ هجری در قم متولد شد، او نوه مشهدی مراد بود که در قم اقامت داشت، از دوران کودکی شاعر اطلاعاتی دست نیست، همین قدر می‌دانیم که در نوجوانی به تهران آمد و در مغازه نانوايي مشغول به کار شد و سرانجام به شغل شاطری پرداخت.

شاطر عباس گویا به سبب فقر و تنگ‌دستی، چندان تحصیلاتی نداشته، هر چند که نمی‌توان وی را بی‌سواد مطلق نامید اما در هیچ تذکره و نوشته‌ای درباره میزان تحصیلات و مدرسان علمی ذکر نشده است.

اشعارش غنایی و عاشقانه دوزی است و بسیار عوام‌پسند و بسا شوریدگی فراوان، گرمایش، همسان تنور نانوايان است. نویی شعرش تلنگری از حرفه و شغلش دارد که حرفه‌داران را در گرمای شعرش متعل می‌سازد:

دلبرم گر به تبستم رخ خود باز کند کی مسداید بهان دعوی اعجاز کند
دین و دل هر دو به یک بار به تاراج برد در صف سیمین سر سخن آغاز کند

منتخبی از ابیات مزلیاتش

با ذوق سرشارش واژگان زیبا را در نگین حلقه شعرش می‌نهد و دل‌گرم شده‌اش را در پیچاپیچ حلقه موی یار می‌نمایاند:

دل گم گشته ما را نبود هیچ نشان مو به مو هر چه سر زلف تو را شانه زدند

همان

هر چند بعضی از صاحب‌نظران درباره‌اش گفته‌اند که از نعمت سواد بهره‌مند نبوده است ولی با نگاهی به ساخت اشعار و ترکیبیات به کار رفته در ابیات و

مجموعه اشعارش این گفته بعید به نظر می‌رسد زیرا که شاعر به مضامین و مفاهیم اشعار متقدمان آشنایی داشته و صرفاً نمی‌توان آن‌ها را از شنیده‌ها دریافته یا در شعرش به طریق مسموع به کار برده باشد، مگر این که برخی از ابیات جمع‌آوری شده شاعر، سروده طبع دیگران بوده و سهواً بدو نسبت داده باشند.

بیت ریز، تخلصی است از نخستین غزل وی:

شب صبحی پیش اهل دل زهامون می‌گذشت

زان دل دیوانه افگار یاد آمد مرا

چنانچه به مجموع «آه و ناله» ترکیبات و اصطلاحات و آرایه‌های به کار رفته در این بیت یا مجموع ابیات، پس از آن بنگریم تعمقاً در می‌یابیم که انتساب آن به یک شاعر مکتب نرفته و در سر نخه‌ها به طور معمول دور از ذهن می‌نماید. یا جمع شدن ترکیباتی زیبا همراه با مفاهیمش در بیت دوم همین غزل:

صبح دیدم طره شب‌نم به روی برگ گل

زان دل در دندان گوهر بار یاد آمد مرا

تناسب صبح سپید به دندان گوهر بار یار و پارادوکس طره شب‌نم (به رشته گیسوی سپید در تیرگی سحرگاهان) و تشبیه لب سرخ فام یار به غنچه گل سرخ و در مجموع یادآوری رخسار زیبای محبوب در چنین غزلی عادت به حکایت از آن دارد که از تراوشات ذهنی فردی مکتب نرفته به دور باشد، هر چند این گفته‌ها اگر در ترانه‌ای ظاهر می‌شد پذیرش آن آسان‌تر می‌نمود تا در ترکیبات مجموعه غزلی این چنین عاشقانه.

به نظر می‌رسد که شاعر در دفاتر شاعران شیدا پیشه گذشته هم نظری داشته است. آه و ناله و فغان شاعر دل سوخته همه حکایت از فراق یار دارد و شاید دل شیدازده‌اش تب و تاب تور نانوایی را با عشق خیال‌پرور عجین کرده باشد!

عشقش آمد دامن جانم گرفت شهنه شوقم گریبانم گرفت
عشوهای فرمود چشم کافرش زاهد دین گشت و ایمانم گرفت...

از بهاران سخن می گوید و نسیم سحری که بوی موی یار مشامش را بویناک
ساخته و همگان را بر سر شط خم فرا خوانده تا قصه جور زلف یار را در سبوی
آب طرب بشکند:

فصل بهار شد بیا تا به خم آوریم روی

کز سر شط خم کشیم آب طرب سوسبو

گریه نمی ده امان تا به تومن بیان کنم

قصه جور زلف تو نکته به نکته مو به مو...

از قامت سرو اندام محبوب خیالیش نغمه سر داده و دیده معشوق را نگهبان
قند لبش قرار داده، در آن دل انتظار دارد با رفع مخموری چشم یار، خرابی
وجودش را آباد گرداند، در ابیات دیگر کلمات و ترکیبات به کار رفته، ذهنی خلاق
و آگاه را طلب می کند که از فردی بدون طالع و شعر ناخوانده به حدس این کار
ساخته نباشد.

در برخی از غزلیاتش همچون بعضی از شاعران بیک هندی و عصر صفوی
خود را در برابر محبوب و معشوق خوار و حقیر شمرده است.
من که تا صبح دعاگوی تو هستم همه شب

چه شود گر تو به دشنام کسی یاد مرا...

غم ندارم که به بند تو گرفتار شوم

غم آن است که ترسم کنی آزاد مرا